ماهیت تلویزیون و چالش های پیش رو

هاراگیری رسانه ای دریک ماه

[اکبر جباری/ استاد فلسفه دانشگاه علوم و تحقیقات]

«مرد جنگی در زمان صلح به جان خود می افتد.»

نیچه

وقتی همه چیز درون شبکه ای از مناسبات پیچیده و خودرجع شکل می گیرد که نه امکان محک و نقد به دیگران می دهد و نه درخود نیازی به نقادی می بیند، نتیجه چیزی نخواهد بود جز بلاهت و ابتذال. تلویزیون به عنوان فراگیرترین رسانه قادر است به سهولت فرهنگ، سنت، وزندگی مردمان را آنچنان که می خواهد شکل دهد و با واژگونی وتغییر افکار و اذهان، ماهیت جدیدی به فرهنگ یک قوم بدهد. چنان که امروزه شاهد آن هستیم که تلویزیون به راحتی با طرح موضوعاتی، نخست چیزهایی را برای ذهنیت جامعه تبدیل به مسأله می کند وسپس خود برای حل آن مسائل، نسخه هایی می پیچد. رسانه ای مانند تلویزیون در جامعه ما به رغم همه تفاوت های صوری و موضوعی که با تلویزیون های دیگر جوامع دارد، در ذات خود از همان ماهیت تبعیت می کند چراکه اساساً رسانه است. این که رسانه را «ابزاری» در اختیار انسان بدانیم که هیچ ماهیت ثابتی ندارد و می تواند بنابر «خواست» و «اراده» انسان تغییر ماهیت بیابد، برخاسته از تفکری انسان محورانه است که ماهیت هر چیزی را به اراده انسان ارجاع می دهد.

اما در تفکر دینی و حتی در اندیشه های غیرلوماینستی، همه پدیده ها دارای ماهیتی فی حد ذاته هستند که البته در نسبت با انسان صورت های جدیدی به خود می گیرند. حتی اگر همه چیز را ابزاری بدانیم که تحت اراده انسان معنا می یابد، ماهیت خود ابزار را نمی توان نادیده گرفت. یک «ابزار» در «ابزاریت» خود چیست ؟

تلویزیون بنابر ماهیت خود معطوف به «فراگیری» و «رضایت مداری» مخاطب است. اس و اساس تلویزیون بر این دو اصل استوار است و این دو اصل چنان خود را بدیهی می نمایند که نفی و یا حتی تردید در هریک، موجب متهم شدن به صفاتی می شود که در خور هیچ آزاده جانی نیست.

فراگیری: تلویزیون برای تثبیت مرجعیت خودمدارش نیاز دارد تا شبکه ای گسترده شکل دهد که چیزی یا ذهنی آزاده، خارج از آن نباشد که بتواند بیرون از این شبکه فراگیر دست به تخریب یا نقد آن زند. باید همه چیز درون این شبکه فرو بلعیده شود. تلویزیون در ماهیت خود نیاز دارد تا خود را به عنوان تنها عالم ممکن بنماید. عالمی که همه چیز را درون جعبه جادو در اختیارتان قرار می دهد. هیچ اهمیتی ندارد که شما چه چیزی را در تلویزیون انتخاب می کنید همین که به تماشای تلویزیون نشسته اید به درون این عالم فروغلتیده اید. مهم نیست طنز می بینید، یا گفت وگوی علمی و یا حتی برنامه ای مذهبی. با رسانه بودن، خود غایت ومطلوب رسانه است. چرا؟ برای آن که عالم رسانه، عالمی است که از هر چیزی نمونه مجازی آن را در اختیار مخاطب یا بهتر است بگوییم شهروند خود قرار می دهد. امروزه شاید بسیار دشوار باشد که بتوان عالمی غیر از عالم رسانه را حتی تصور نمود. چرا که عالم، اساساً اندیشیدنی نیست، بل زیستنی است. عالم را باید زیست تا آن را شناخت. محض نمونه مثالی می زنم، عالم رسانه، ما را دعوت به تماشای مراسم دعای کمیل می کند و ما نیز اجابت می کنیم. چنین می نماید که ساعات با لحظات معنوی و ملکوتی را با این برنامه گذرانده ایم. عالمی را که تلویزیون برای ما خلق کرده به خوبی می شناسیم چرا که با آن زیسته ایم. اما عالم دیگری را که امروزه هنوز می توان سراغی از آن یافت، عالمی است که ما برای خواندن دعای کمیل ابتدا قصد می کردیم، سپس مهیای رفتن به مسجد می شدیم و برنامه های دیگر را به گونه ای تنظیم می کردیم که به دعای کمیل برسیم سپس به سوی مسجد می رفتیم. در راه مسجد کسان یا چیزهایی را می دیدیم و به مسجد می رسیدیم. وضویی می گرفتیم، نمازی می خواندیم و در نهایت دعایی را زمزمه می کردیم و به همان ترتیب به خانه بازمی گشتیم.

این همه عالمی است که در خارج از رسانه امکان تحقق دارد. می گویم «امکان» چرا که تحقق آن در عصر رسانه ها نیز ممکن است اما انسان رسانه ای در ذیل عالم رسانه است که چنین تجربه ای را نیز برای خود ایجاد می کند. لذا ماهیت این تجربه با تجربه آن در عالم پیش از رسانه ها متفاوت است. ما در عالم رسانه ای قادر به تجربه آن دعای کمیلی نیستیم که در خارج از عالم رسانه و پیش از آن تحقق می یافت. امروزه حتی رسانه به ما چنین القا می کند که «به یمن دنیای جدید و تکنولوژی و رسانه ها، شما از سختی ها و مشقات عالم پیش از عالم رسانه و تکنولوژی رها شده اید.»

رسانه ای ماهیت تلویزیون همه این زیست جهانی را که در خارج از عالم رسانه امکان تحقق داشت از میان برمی دارد و درون جعبه جادو، فشرده تمام زیست جهان حقیقی را به نحو مجازی، به انسان ارائه می دهد. در عالم رسانه دیگر نیازی به صرف وقت فراوان برای خواندن یک دعای کمیل نیست. درون خانه خود و در حال استراحت وتکیه بر راحتی منزل می توانید با رسانه لحظاتی معنوی داشته باشید.

رضایت مداری: دومین اصل ماهوی تلویزیون رضایت مداری است. رضایت مخاطب لازمه حیات تلویزیون به طور خاص و رسانه به طور عام است. باید مخاطب را راضی نگه داشت تا درون این عالم بماند. اگر رضایت نباشد امکان خروج از آن نیز وجود دارد. ضرورت این رضایت مداری در رسانه ای نظیر رسانه کشور ما دو چندان می شود چرا که تهدید رسانه ها و فرهنگ غربی و دام گسترانی ماهواره ها ارباب رسانه را بیش از پیش به اصل رضایت مداری سوق می دهد. داستان کهنه و بی اهمیت «آموزش» یا «تفریح» دیگر معنایی ندارد. تلویزیون باید رضایت مخاطب را تأمین نماید. خواه با آموزش، خواه با تفریح. باید مخاطب را پای تلویزیون نشاند، چه با دعای کمیل، چه با فیلم سینمایی.

تلویزیون نیاز دارد تا مخاطب داشته باشد والا دیگر قادر به ادامه حیات نخواهد بود. فراگیری و رضایت مداری ذاتی تلویزیون است و براساس همین فراگیری و رضایت مداری، «خودمرجع» نیز می شود زیرا دیگر خارج از این شبکه گسترده جایی برای رجوع باقی نمی ماند. فراگیری، تلویزیون را بدل به امری اجتناب ناپذیر می کند که هر کوششی در جهت خروج از سیطره آن محکوم به نابودی می نماید.

امـا رسـانـه ایرانی و تلویزیون ایرانی در این میانه به کجا می رود؟ پرسش دقیق تر این که ماهیت رسـانـه مـلـی چـیـسـت؟ فـراگـیـری و رضایت مداری به عنوان دو اصل ماهوی هر رسانه ای در رسانه ملی چگونه صورتی می یابد؟

رسانه ملی پس از انقلاب فراز و نشیب های فراوانی پشت سر نهاد و امروز ما شاهد صورتی از این پدیده پیچیده هستیم که در فرایند بسط و فراگیری خود دائماً صور گوناگونی می یابد. رسانه ملی در ابتدا قرار بود یکی از «ابزارهای» صدور انقلاب باشد. اما دیری نپایید که اقتضائات ماهیت رسانه بر هر نوع هدف و قصد ونیتی پیشی گرفت ونه تنها آن اهداف اولیه که ناشی از تصور ابزاری از رسانه بود به طاق نسیان رفت بل رسانه خود معانی جدیدی از انقلاب و صدور آن ارائه داد. داستان رسانه ملی در ایران یکی از تأسف بارترین حکایاتی است که در طول تاریخ سی ساله انقلاب به وقوع پیوسته است. آسیب های رسانه ملی به انقلاب در حوزه فرهنگ بیش از خدمات آن بوده است. رسانه ملی در طول ۳ دهه عمر خود بیش از آن که مجری برنامه ها و اندیشه های فرهنگی انقلاب باشد، صرفاً مصرف کننده اندیشه ها در جهت ۲ اصل ماهوی خود بوده است. تلویزیون حتی حاضر است سخنان تلخ و گزنده صاحب این مقال را نیز در جهت پر نمودن آنتن خود استفاده نماید. به یاد دارم در نشست رئیس سازمان صدا و سیما با گروه های مختلف، یکی از حاضرین ومدعوین یکی از جلسات، پس از پایان جلسه بسیار خشنود و شادمان که پرده از حقایق بسیاری برداشته است، بسیار به وجد آمده بود. به این دوست خوش باور عرض کردم، که رسانه از همه چیز به نفع خود بهره می برد، حتی از انتقادات و پرده دری های شما. همه چیز برای رسانه ابزاری می شود تا آن دو اصل، فراگیری و رضایت مداری را فراهم آورد. همه موضوعات در رسانه ملی به مثابه ابزاری برای مصرف است. رسانه ملی به عنوان مؤثرترین نهاد فرهنگ ساز، در طول حیات خود به واسطه دلایلی به قربه نمودن این دو اصل پرداخته است.

امروزه رسانه ملی با سیطره بر اذهان و افکار جامعه، مهمترین مرجع شکل گیری رفتاری و فکری ایشان به شمار می رود. اثبات این

تلویزیون بنابر ماهیت خود معطوف به فراگیری و رضایت مداری، مخاطب است. اساس تلویزیون بر این دو اصل استوار است گرچه شکستن حصار این ماهیت امری دشوار می نماید، اما به مدد تفکری اصیل می توان برآن فائق آمد

رسانه ملی در ابتدا قرار بود یکی از «ابزارهای» صدور انقلاب باشد، اما دیری نپایید که اقتضائات ماهیت رسانه بر هر نوع هدف و قصد و نیتی پیشی گرفت و نه تنها آن اهداف اولیه که ناشی از تصور ابزاری از رسانه بود به طاق نسیان رفت بل رسانه خود معانی جدیدی از انقلاب و صدور آن ارائه داد

موضوع کار چندان دشواری نیست. گرچه کسانی هنوز از قدرت تأثیرگذاری رسانه ملی غافلند، اما این حقیقت را صاحبان سرمایه و کالا که جهت تبلیغ محصول خود میلیون ها ریال برای پخش آگهی و تیزر تلویزیونی خرج می کنند به خوبی دریافته اند. چنانچه در ظاهر تلویزیون و برنامه های آن بمانیم چه بسا پخش برنامه هایی با موضوعات دینی و انقلابی ما را به اشتباه بیفکند. باید میان دو چیز تفاوت نهاد؛ نخست استفاده ابزاری از دین و موضوعات دینی و انقلابی، و دو دیگر سریان روح دین و انقلاب در تلویزیون و برنامه های آن.

آنچه در رسانه ملی به وقوع پیوسته قسم نخست است. این اشتباه خواهد بود که با نگاه کمی به تولیدات سیما حکم به دینی بودن یا نبودن آن بدهیم. رسانه ملی به مثابه یک کل می بایست دیده شود. یک مجموعه تلویزیونی در طول دوازده قسمت تنها سیاهی و تیرگی را نشان می دهد و در آخرین قسمت با یک نتیجه گیری خوشبینانه و روشن همه چیز را به ظاهر درست می کند. غافل از این که آنچه در طول پخش مجموعه رخ داده است القای تیرگی و پلیدی و زشتی بوده است که بنابر توصیه های اداری و حکومتی، کارگردان را به یک نتیجه گیری مثبت و روشن واداشته است. گرچه در این مقام برآن نیستم که درباب محتوای یک اثر دینی سخن بگویم اما، دربابت ساختار اثر دینی و بایسته های آن نکاتی را به اجمال بیان می کنم.

هر اثری می بایست به مثابه یک کل دیده شود. یعنی همه اجزا باید حامل آن معنایی باشد که آن اثر به دنبال آن است. نمی توان در یک اثر هنری سرتاسر پلیدی را نشان داد و در نهایت نتیجه گرفت که پلیدی امر بدی است. نشان دادن پلیدی ولو برای نفی آن خود عین پلیدی است. رسانه ملی در اغلب مجموعه های خود دچار چنین معضلی است. آیا از خود پرسیده ایم که چرا شخصیت های منفی فیلم ها و سریال های تلویزیونی بسیار قوی تر از شخصیت های مثبت ظاهر می شوند؟ این از آن روست که اجزای یک مجموعه از روح کلی آن مجموعه تبعیت می کند. اگر در ظواهر امر باقی نمانیم، دیگر ملاک دینی بودن یک مجموعه را در نماز خواندن یک پیرزن با چادر سفید نخواهیم دانست. ساختار یک اثر دینی همچون یک «غزل» است. غزل نوعی از شعر فارسی است که حریت آن در عین ارتباط با ابیات دیگر و کل شعر، به طور مستقل نیز قابل فهم است. هر بیت و بل هر مصرعی را می توان خواند و با آن مغازله کرد و در عین حال یک غزل در مجموع به عنوان یک کل نیز قابل فهم است. این که فیلمی در ساختار خود به غزلی تبدیل شود که همه اجزای آن دینی و معنوی باشد مستلزم فهمی عمیق از دین و نسبتی حضوری با حقیقت دین است.

با چنین نسبتی است که همه شئون یک اثر، دینی و معنوی می شود. در این نسبت حتی موسیقی فیلم نیز، جای و منزلت خود را می یابد. (مقوله موسیقی خود به طور مستوفایی قابل بحث است.) چگونه می توان در رسانه از ساختار «غزلوار» سخن گفت در حالی که هنوز نه تنها اهالی رسانه بل بسیاری از دینداران براین امر واقف نیستند که موسیقی نیز دینی و غیر دینی تواند بود. موسیقی در رسانه ملی روح آن رسانه است. اما با تأسف فراوان این روح در رسانه ما جز روح غفلت چیز دیگری نیست. یک فیلم غیر دینی با یک موسیقی غیر دینی، نتیجه ای نخواهد داشت جز مخاطبین غیر دینی.

پرسشی که در این مقام بسیار جلوه گری می کند این که، پس یک اثر دینی و به طور خاص یک فیلم دینی و یک موسیقی دینی چیست؟

پاسخ این پرسش اصیل را راقم این سطور نمی داند و شاید نیز بداند ولی پروای بیانش را دارد. اما یک چیز را می توان به قطع و یقین گفت. تا زمانی که رسانه ملی به دنبال آن دو اصل یعنی «فراگیری» و «رضایت مداری» باشد، دینی نتواند بود. پخش مجموعه هایی از تلویزیون در ایام ماه مبارک رمضان و در اوقات شریف افطار، راقم این سطور را به نوشتن این ویژه واداشت. مجموعه های این ایام و لیالی، به جهت موضوعی نه دغدغه امروز جامعه است و نه می توان آنها را مسائل حقیقی جامعه دانست.

راقم این سطور قصد تحلیل این انحطاط و نقادی آنها را ندارد و صرفاً این همه را معلولی می داند که باید به دنبال علت یا علل این انحطاط بود. فرایند شکل گیری یک برنامه منحط در تلویزیون به قرار ذیل است: گروه های برنامه ساز در هر شبکه ای با مجموعه ای از تولیدکنندگان و برنامه سازان مشغول برنامه سازی هستند و غالباً هر گروه و شبکه ای بنابر سلایق و روابط خود با تولید کننده ها و کارگردانان خاصی مشارکت می نماید. هر تولید کننده یا تهیه کننده ای با ارائه طرح و فیلمنامه به گروه مربوطه با همکاری یک کارگردان وارد میدان می شود. گروه مربوطه طرح ارائه شده را مطالعه می کند و در نهایت پس از تصویب جهت اجرا با تهیه کننده وارد مذاکره می شود و این گونه یک برنامه تولید می شود. البته در بسیاری از مواقع همین فرایند نیم بند نیز طی نمی شود بل با روابط و مناسباتی که تهیه کننده یا کارگردان با مدیری دارد بی هیچ دردسری، طرح تصویب شده و دستور انعقاد قرارداد صادر می شود.

با کمی تأمل نکات ذیل در فرایند مذکور به چشم می آید:

الف) روند شکل گیری یک ایده و اجرای یک طرح، کاملاً از جانب تلویزیون منفعلانه است. تلویزیون چنان متکبرانه منتظر رسیدن طرح از جانب طراحان می ماند و تنها به نظر کارشناسی و بررسی آن اکتفا می کند. تلویزیون هیچگاه قادر به ارائه یک ایده و طرح از جانب خود برای تولید نیست. چه که اساساً تلویزیون فاقد این توان فکری و علمی و هنری در درون مجموعه کارکنان خود است. شاید در پاسخ گفته شود که این روشی است که در همه تلویزیون های دنیا اعمال می شود. و در جواب باید بگوییم، آری چنین است و به همین دلیل می گوییم که تلویزیون ملی در همان مسیری است که «دیگران» قرار دارند.

ب) جامعه هنری و تولید کنندگان تلویزیون صلاحیت برنامه ریزی و فرهنگ سازی ندارند. بی هیچ توهینی به این قشر زحمتکش باید از خود بپرسیم که آیا این صحیح است که روح یک جامعه که فرهنگ آن جامعه است به دست گروهی آرتیست و تولید کننده سپرده شود؟ به جرأت می توان مدعی بود که تأثیر آثار ساخته شده به دست این قشر البته زحمتکش، بسی عمیق تر و وسیع تر از همه فعالیت های فرهنگی و دینی همه نهادهای رسمی و غیر رسمی در عرصه دین و فرهنگ است.

ج) و در نهایت این که، آیا اساساً سپردن فرهنگ جامعه به دست رسانه، خود بزرگترین اشتباه نیست؟ البته تلویزیون تأثیر گذارترین و فرهنگ سازترین نهادی است که گزیر و گزیری از آن نیست، اما آیا تلویزیون صلاحیت تصمیم گیری و برنامه ریزی برای فرهنگ جامعه را دارد؟ یا این که اساساً تلویزیون نمی بایست جز عمله ومجری تفکر فرهنگ سازان و متفکرین باشد و خودسرانه در ساحت فکر و اندیشه برای فرهنگ جامعه وارد شود.

از آنجایی که در جامعه ما ده ها سازمان و نهاد بطور خودمحور برای فرهنگ این جامعه فکر وسپس تصمیم گیری و برنامه ریزی و در نهایت کار اجرایی می کنند، طبیعی است که تلویزیون نیز خود را صاحب فکر بداند و چرا نداند؟ تلویزیون یک «کل» است و این کل به واسطه دلایلی که اجمالاً اشاره ای بدان ها شد، هر چیزی را چونان ابزاری برای «فراگیری و رضایت مداری» به استخدام می گیرد و این گویی بلیه ای است که رسانه ملی را به هاراگیری و خودکشی رسانه ای کشانده است. اما این همه به هیچ وجه حکایت از جبر و تسلیم شدن دربرابر رسانه نیست. گرچه شکستن حصار این ماهیت، امری دشوار و غیر ممکن می نماید، اما به مدد تفکری اصیل که رسته از قید و بند عالم رسانه ای است، می توان بر این مار خوش آب و رنگ فائق آمد. شرط اول قدم آن است که طریق تفکر در پیش گیریم.

گزاره هایی برای تأمل در ماهیت رسانه دینی

۱- رسانه ابزار نیست ۲- مسئولیت فکر و برنامه ریزی برای فرهنگ جامعه نباید در دستان رسانه باشد، بل رسانه باید فقط مجری و عمله تفکر باشد. ۳- فرایند برنامه سازی باید از شکل منفعل آن خارج و به طور فعال در خدمت تفکر فرهنگی جمهوری اسلامی باشد ۴- تفکر فرهنگی جامعه باید در قالب منشوری تدوین یابد وبنابر اقتضای هر سازمان و نهاد فرهنگی و متناسب با آن نهاد در قالب آئین نامه ارائه گردد. ۵- نگاه کمی جای خود را به نگاه کیفی بدهد ۶- تلویزیون چونان یک کل دیده شود که همه اجزای آن در یک ساختار غزلوار در نسبت با هم تعامل می یابد. ۷- موسیقی در تلویزیون اولاً به مثابه یک عامل اساسی و تأثیر گذار دیده شود و ثانیاً موسیقی دینی و سنتی به جای موسیقی پاپ و غربی ترویج شود ۸- غایت رسانه از «خودمرجعی» به «دیگر مرجعی» سوق یابد، چندان که در یک فرایند طولانی مخاطب تلویزیون تبدیل به یک منتقد رسانه به ماهو رسانه گردد. تا در این دلزدگی از عالم مجازی رسانه به عالم واقعی غیر رسانه ای گرایش یابد.

اما این همه از باب نسخه پیچیدن برای این درد و زخم عمیق نیست و صرفاً گشایش افق هایی برای طرح مباحثی در باب رسانه ملی است که هر یک ازاین موارد خود بحثی مستوفا می طلبد.

کتاب اندیشه

مقالات هم اندیشی بارت و دریدا

■ به کوشش دکتر امیرعلی نجومیان
■ انتشارات فرهنگستان هنر

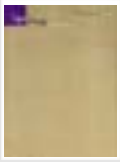

رولان بارت، شاخص ترین چهره از نسل نشانه شناسان و منتقدان ادبی ای بود که در دهه ۱۹۶۰ در فرانسه درخشید. نخستین کتاب بارت - «درجه صفر نوشتار»- نوشته ای بسیار بحث انگیز، درباره تاریخ سبک ادبی در فرانسه بود که تأثیر ژان پل سارتر در آن کاملاً مشهود است و در مقاله بسیار تأثیرگذاری که در سال ۱۹۶۸ تحت عنوان «مرگ مؤلف» نوشت مدعی شد که «تولد خواننده به بهای مرگ مؤلف ممکن می شود» گفته ای که به یکی از مبانی پساساختگرایی بدل شده است.

بارت به تدریج و شاید تا حدی تحت تأثیر دریدا کانون توجهش از کاوش برای یافتن قواعد و قراردادهای عام روایت به چگونگی تولید معنا در فرآیند خواندن تغییر کرد.

ژاک دریدا از معدود اندیشمندان در ۱۰۰ سال اخیر است که بر طیف وسیعی از معرفت انسانی تأثیر داشته است. نظریه دیکانستراکشن (واسازی) خوانش نوینی از متون فلسفه، روانشناسی، ادبیات، دین پژوهی، حقوق، علوم سیاسی، علوم تجربی و هنر ارائه داده است و مهمترین گرایش در نقد پساساختگرایی محسوب می شود. در واقع دریدا با نقد فرضیه های متافیزیکی به بررسی تناقض های زبان ادبی و فلسفی پرداخت.

به اعتبار اهمیت مبانی نظری این ۲ فیلسوف (بارت و دریدا)، فرهنگستان هنر به برگزاری هم اندیشی هایی برای این ۲ فیلسوف برجسته همت کرد که مجموعه مقالات این همایش ها به همت دکتر امیرعلی نجومیان در قالب کتابی از سوی انتشارات فرهنگستان هنر منتشر شده است. این مجموعه شامل ۱۵ مقاله در ۲ بخش تنظیم شده است. بخش نخست که مربوط به هم اندیشی «رولان بارت؛ ادبیات و هنر» است که در آن ۱۰ مقاله ارائه شده است و بخش دوم کتاب به مقالات هم اندیشی «دریدا؛ از فلسفه تا هنر» اختصاص دارد. در این مجموعه مقالات تلاش شده تا نقد نظریه ها و آرا و نوشته های این ۲ فیلسوف از دیدگاه حوزه های مختلف دانش بشری مانند فلسفه، هنر، ادبیات، زبان شناسی و دین پژوهی مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد.

از خاک تا افلاک

■ سیری در سروده های مولانا جلال الدین
■ دکتر قدمعلی سرامی
■ انتشارات ترفند

پژوهندگان ادب پارسی از دیرباز در آثار منظوم مولانا جلال الدین به دیده عنایت نگریسته و در شرح و تفسیر سروده های وی فزون و فراوان نوشته اند اما آنچه بیشتر توجه آنان را به خود جلب کرده است نخست کتاب شگرف مثنوی معنوی و پس از آن بخش غزلیات دیوان کبیر بوده است. تأمل در فهرست آثاری که در این باب منتشرشده گویای آن است که رباعیات وی تقریباً مورد بی عنایتی بسیار قرار گرفته است.

حتی کسانی این نغمه ناموزون را ساز کرده اند که این همه از آن جلال الدین نیست و در صدور چنین حکمی به وجود شماری رباعی متعلق به دیگر شاعران، استناد کرده اند. حال آن که اشارات مکرر شاعر در ضمن غزل ها و رباعی ها و نیز گواهی های متواتر کسانی چون احمد افلاکی دلالت برآن دارد که مولانا به این قالب شعری توجه خاص داشته و به مناسبت های گوناگون رباعی می سروده است.

مؤلف، دکتر قدمعلی سرامی، در این اثر سعی کرده با تأملی در سروده های مولانا- چه غزلیات او چه رباعیات او - از عمق زبان و دریای رمز و راز اشعار مولوی پرده بردارد و چند و چون آفرینش سروده های او را آشکار کند. به این اعتبار، مؤلف مباحث خود را در دو بخش تدوین و تنظیم کرده است. ابتدا بخشی که شامل درج غزلی از دیوان کبیر و برابر نهاد ابیاتی از مولانا و شاعران پس از او است که آنها را ذیل عنوان «در بزم خدا»، «شب تاریک و بیم موج»، «سرمه خورشید» و «طوفان در شبنم» آورده است. اما بخش اصلی کار مؤلف را می توان در بخش مقاله های کتاب دنبال کرد؛ مقاله هایی با عنوان: از دو نقطه تا همه چیز/ سخن، سماع زبان/ خاکستراد و آئینه و فریاد که در آنها مؤلف در مورد ابعاد اندیشه و شعر مولانا روشنگری می کند.